

نگاه

تورق کتاب «آنجامیان دو جهان» دروازه نقره‌فام دو جهان

پرویز براتی

● «این یک قصه کامل است و نیازی نیست چیزی به آن افزوده شود». از همان سطر آغازین کتاب «آنجا میان دو جهان»، جدیدترین کتاب سروناز علم‌بیگی (کارگاه نشر اتفاق)، با جد و جهد نویسنده‌ای طرف هستیم که خلاف‌آمد جریان غالب داستان‌نویسی امروز ایران حرکت می‌کند؛ هرچند این جد و جهد، خود را در صنعت داستان یا انتخاب زبان روایت به رخ مخاطب نمی‌کشد. داستان در فضایی مبهم و چندلایه روی می‌دهد که شباهت زیادی به تخت روان‌شناسی دارد که بیمارش را به جهان‌های آشفته درونش می‌برد تا لایه‌های پنهان‌شده او را بیرون بکشد. شیوه روایی داستان هم به همین پیچیدگی، درهمی و بی‌نظمی روان و درون آدمی است. تلاش برای تفسیرپذیرکردن کتاب، ناخواسته به دورشدن از بافت روایت می‌کند. خنثی از بالای ساختمان از مرزا عبور می‌کند؛ صندوق‌ان است و جریان‌گیر؛ ابتدا، میانه و انتها ندارد. حتی می‌توان آن را از انتها خواند و به ابتدا رسید. نمی‌توان آن را یک رمان نامید؛ مجموعه‌داستان هم نیست؛ صحیح‌تر آنکه همان‌طور که به روی جلد آمده، «کتاب داستان» بخوانیمش.
راوی داستان اعلام می‌کند: «ختری از بالای ساختمان خود را به پایین پرتاب می‌کند». کدام دختر؟! قدر مسلم آنکه با توجه به چندلایه‌بودن روایت، نباید انتظار نداشته باشیم در روندی خطی به پاسخ این پرسش برسیم. نویسنده اما در جایی جلوتر، از ماجرای دختر رمزگشایی می‌کند: «ساکن آترامزان آخرین طبقه، دختری داشت که چند سال پیش خودش کشتی کرد. از بالای برج خود را به پایین پرت کرد. جای انگشت‌هایش روی دیوار کشیده شده بود و به‌سختی پاک می‌شد. انگیزه مرگش مشخص نشد. از او دفتری باقیمت با اندیشه‌های درهم، خانواده دختر علت مرگ را شرحورдон تصادفی از بالکن اعلام کرد. پیوند تا مدت‌ها با زمین قطع نشد. میان دروازه نقره‌فام دو جهان گیر کرده بود و خواب می‌دید. صدای شیون مادرش را هم در کابوس‌هایش می‌شنید؛ آنجا میان دو جهان، کشمکش و جنگ دائم درونی‌اش تمام نشده بود. هم بیرون جنگ بود و هم درون. با مرگ او چیزی در این خانه کم شده. این چند سطر را می‌توان به‌مثابه کلیدی برای کل داستان قلمداد کرد؛ خصوصا ازآن‌رو که عنوان کتاب، از همین سطرها گرفته شده. نویسنده با تعبیر «دروازه نقره‌فام دو جهان»، زیست بزخ‌وار و شخصیت‌های داستان را به‌تصویر می‌کند؛ زیست بدن‌هایی را که در حال کشمکش دائمی بر سر گریختن و ایستادن، هستی و نیستی و رهایی و انقیاد هستند. «شاید مرگ ستودنی‌ترین راه یابان‌دادن به کابوس‌هایشان باشد». کتاب، با فصل کوتاه «یک شبانه‌روز در مستی» آغاز می‌شود؛ سال‌های کودکی‌ام در جنگ و اضطراب گذشت. با ترس از معلم‌هایی که بی دلیل تنبیهم می‌کردند و نمره‌هایی که همیشه بد بود، کم بود یا کافی نبود. هیچ اشاره‌ای به جنسیت راوی اول شخص داستان نمی‌شود؛ اما از قرآن پیداست که راوی، زنی است دارای شخصیت مرزی. او در نوسان شغف و نایمیدی در مرز جون به واگوای لایه‌های درونش می‌پردازد تا شاید بتواند با شناخت بیشتر خود معنایی نو در روشش برای ادامه زندگی پیدا کند. کاراکترهای متناقض و عجیبی که این زن در حال روایت و کشف همزمان آنهاست، هر کدام بخش‌هایی از او هستند که شخصیت او را می‌سازند. کم‌وبیش همه شخصیت‌های کتاب به بی‌نامی مبتلا هستند. اسم شخصیت‌ها در این کتاب قراردادی و موقتی است: «یک معمولی»، «فریاد زن»، «شماره سه»، «چاله پرکن»، «پایان‌نویس»، «قفاش» و... . تمام داستان در یک ساختمان اتفاق می‌افتد؛ ساختمانی که همان ذهن راوی است و او در زیرزمین، پایین‌ترین لایه درونی‌اش، نشسته و از آنجا داستان را روایت می‌کند: «مهم نیست این ساختمان کجاست... آنچه اهمیت دارد بودن آن است. این ساختمان هفتادوهشت طبقه با راه‌روهایی تودرتو که خانه‌ها را به تنها انبار آن می‌رساند، وجود دارد. آیا باید چیز بیشتری از این ساختمان بگویم. نه!» اما در کنار این ویژگی‌ها، جنگی هم در میان است. درواقع «آنجا میان دو جهان» داستان نسلی است که در کودکی جنگ را تجربه کرده‌اند. جنگ حالا تمام شده و آنچه باقی مانده، زخم‌هایش است. راوی داستان زمانی که جنگ شروع شد کلاس اول دبستان بوده. از نگاه او، «بیشترین خرابی‌ها در دوران جنگ‌ها اتفاق می‌افتد. چاله‌پرکن‌های زیادی هنوز مشغول ترمیم مفرقه‌های جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، حمله مغول‌ها... جنگ‌های ناپلئون و جنگ‌های استعمارگران اروپایی و سپس آمریکایی‌ها با سرخ‌پوستان هستند. علم‌بیگی را بسیاری از هندوستان به‌عنوان نقاش و سازنده فیلم‌های مستند می‌شناسند. او فروردینی‌که گذشت، در انتظار کشایش نمایشگاه نقاشی‌هایش در گالری اعتماد و رونمایی از دومین کتاب «دیدار هنرمند» بود. با این حال گالری اعتماد و نشر نظر، خبر از تعویق نمایشگاه و رونمایی کتاب، برای پیشگیری از واگیری ویروس کرونا دادند و آن را به آینده موکول کردند.



آنجامیان دو جهان

سروناز علم‌بیگی

کارگاه نشر اتفاق

ادبیات

گفت‌وگوی «شرق» با فریده چیچک اوغلو به مناسبت ترجمه رمانِ «آن‌ور آب»

دموکراسی‌های شکننده و پوپولیسم راست‌گرا

زبان مادری مرزهای ما را تعیین می‌کند



پیام حیدر قزوینی

فریده چیچک‌اوغلو از نویسندگان معاصر ترکیه است که در سال ۱۹۵۱ در آنکارا متولد شده است. او پس از آنکه تحصیلاتش را در آمریکا پشت سر می‌گذارد، به ترکیه برمی‌گردد و در دانشگاه میدل‌ایست به تدریس مشغول می‌شود. در سال ۱۹۸۰ و در پی کودتای نظامی آمریکایی، چیچک‌اوغلو با‌زاداشت و به زندان محکوم می‌شود و چهار سال از عمرش را در زندان‌های سیاسی ترکیه می‌گذراند. پس از آزادی از زندان، معماری را که رشته تخصصی‌اش به شمار می‌رفت، کنار می‌گذارد و به نویسندگی روی می‌آورد. او تاکنون چند اثر داستانی منتشر کرده که برخی از آنها به فارسی هم ترجمه شده‌اند. جز این، چند فیلم‌نامه نیز نوشته است که مشهورترینشان مربوط به فیلمی با عنوان «سفر امید» است که در سال ۱۹۹۱ برنده جایزه اسکار برای بهترین فیلم خارجی شد. به‌تازگی یکی از داستان‌های **فریده چیچک اوغلو با عنوان «آن‌ور آب»** با ترجمه فرهاد سخا در نشر کلاغ منتشر شده است. پیش‌تر، یکی دیگر از داستان‌های او با نام «نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» نیز با همین ترجمه به فارسی منتشر شده بود. به مناسبت انتشار «آن‌ور آب»، **گفت‌وگویی** مکتوب با **فریده چیچک اوغلو** کرده‌ایم. **گفت‌وگویی** که با همکاری فرهاد سخا که ترجمه آن را بر عهده داشت، ممکن شده است.

❧ «آن‌ور آب»، آن‌طورکه از عنوانش هم برمی‌آید، روایت مرز و مهاجرت و جست‌وجوی آزادی در بیرون از سرزمین زادگاه است. روایت داستانی شما بر بستری تاریخی، مبادله سال ۱۹۲۳ میان ترکیه و یونان و نیز کودتاهای نظامی دو کشور، شکل گرفته است. مهم‌ترین دلایلی که باعث شدند سراغ چنین موضوعی بروید چه بوده است؟

«آن‌ور آب» ابتدا به‌صورت سناریو نوشته شد و در سال ۱۹۸۸ جایزه ادبی صلح و دوستی ادبی ایپیکچی روزنامه ملیت را تصاحب کرد. فیلم به کارگردانی تومریس گرینلی اوغلو در سال ۱۹۹۱ جلوی دوربین رفت. بعد من تصمیم گرفتم رمان را بنویسم و کتاب در سال ۱۹۹۲ چاپ شد. در سال ۱۹۹۷ هم توسط استلیو رویدوس به زبان یونانی ترجمه شد

و توسط نشر کاستانتینوپولس در آتن چاپ شد که با استقبال روبه‌رو شد. پس از آن در طول سفری که از کاوالا تا آتن انجام دادم با تعدادی از کسانی که در سال ۱۹۲۳ به یونان مهاجرت کرده بودند آشنا شدم. خانواده مادر من هم در سال ۱۹۲۳ از سالونیک به ترکیه مهاجرت کرده بودند. ازاین‌رو احساسات مشترکی داشتیم. در واقع همین احساسات بود که من را وادار به نوشتن سناریو و بعدها نوشتن این رمان کرد. البته تقارن تاریخی دو کشور و حکومت نظامی ۱۹۶۷-۱۹۷۴ در یونان و کودتای نظامی ۱۹۸۰ در ترکیه هم وجود داشت. از آنجایی‌که بعد از کودتای ۱۹۸۰ در ترکیه چهار سال از زندگیم را در زندان گذرانده بودم، با طرز برخورد حکومت‌های نظامی با دموکراسی آشنایی نزدیک داشتم. «آن‌ور آب» و اثر دیگر «نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» که هر دو را فرهاد سخا به فارسی ترجمه کرده، محصول

فریده چیچک‌اوغلو است. این کتاب روایتی است از کودتای ۱۹۲۳ در ترکیه و مهاجرت و جست‌وجوی آزادی در بیرون از سرزمین زادگاه است. روایت داستانی شما بر بستری تاریخی، مبادله سال ۱۹۲۳ میان ترکیه و یونان و نیز کودتاهای نظامی دو کشور، شکل گرفته است. مهم‌ترین دلایلی که باعث شدند سراغ چنین موضوعی بروید چه بوده است؟

«آن‌ور آب» روایت سلطه مرزها بر انسان‌ها و روابط انسانی است؛ مرزهایی که بیرون از اراده آدم‌ها میان‌شان کشیده شده و زبان و فرهنگی دیگر را به آنها تحمیل کرده است. «آن‌ور آب» اگرچه به روایت سرگذشت زوجی مربوط است که پس از سال‌ها دوری دوباره در کنار هم قرار گرفته‌اند، اما سرگذشت زن و مرد این داستان به نوعی به سرگذشت جمعی اجتماعی که در آن به سر می‌برند، پیوند خورده و به عبارتی روایت زندگی آنها روایتی است از وضعیت اجتماعی و تاریخی آنها. ارتان و نهال، شخصیت‌های اصلی این داستان هست. نهال روزنامه‌نگار است و ارتان هم زندانی سیاسی است و با آزادی موفق ارتان، این زن و مرد بعد از سال‌ها دوباره توانسته‌اند در کنار هم باشند.

داستان با روایت ارتان شروع می‌شود؛ با ذهنیت آشفته او که اگرچه اینک آزاد است اما هنوز ذهنش درگیر زندان است و اختلاف‌های میان زندگی واقعی و زندگی در حبس، او را آشفته کرده است؛ «بوی دریا می‌آد، بوی دریا می‌آد، بوی دریا... این تلالو بازی نور خورشید بر سطح آبی نیست که تو محووه حیاط پای در آهنی جمع شده، این خود دریاست، خود خود دریاست. باید به‌ش عادت کنم. اما چرا اون‌چور در انتظار داشتیم سرحال نیستم؟ کارسونی می‌زها رو برای شام آماده می‌کنه. سالاد هشت‌پا، قلیه‌ماهی و راک! شام معمول این‌طرف‌ها. خیلی بعد از غروب. نه پیش از غروب و نه یک دیک نخود و بلغور! این دارن قاشق‌های جوبی رو توی سلول زندان می‌چینن. نباید به چیزها فکر کنم!».

داستان با روایت‌های ارتان، نهال و گاهی راوی سوم‌شخص پیش می‌رود اما راوی محوری داستان نهال است و او است که هم وضعیت خودش را شرح می‌دهد و هم تصویر درستی از آدم‌های اطرافش و حتی شرایط تاریخی و اجتماعی اطرافش به دست می‌دهد. روایت‌ها گاه درهم‌تنیده می‌شوند و به شکل قطعه‌های پازل کلیت داستان را شکل می‌دهند. گذشته بر دوش هر دو آنها سنگینی می‌کند، به‌خصوص بر دوش نهال که کابوس‌هایش همیشه

همین سال‌های زندان و اسارت هستند. می‌خواستم با «آن‌ور آب» بین دو طرف دریای اژه به‌نوعی پلی از سرنوشت مشترک دو کشور برقرار کنم. وطن ما‌هی‌های توی آب کجاست؟ همان آب است. برای من همین‌طور است. من تعلقات غیززبانی را به‌نوعی در خدمت سیاست‌مداران می‌بینم و معتقدم برای کسی سودی ندارد.

❧ شیوه روایت شما در این داستان از موضوعات قابل توجه کتاب است، رمان از منظر نهال و ارتان و در برخی جاها به‌صورت سوم‌شخص روایت می‌شود و روایت آنها درهم‌تنیده است. چه چیز باعث شد برای نوشتن این رمان، از این شیوه روایی استفاده کنید؟

از آنجایی‌که کتاب در ابتدا به‌صورت سناریو نوشته شده بود، زاویه دید خیلی اهمیت داشت. من طوری سناریو را طراحی کرده بودم که حوادث از زبان هرکسی که گفته می‌شود، دوربین هم از دید همان فرد بنگرد. البته مواردی بودند که ذهنی نبودند. مواردی عمومی بودند که لازم بود به‌صورت عینی بیان شوند. نهال و ارتان در حکم شاهدهایی بودند که تجربه‌هایشان را بیان می‌کردند. در مواردی که آنها بازگوکننده نبودند، به‌ویژه بخش‌های مربوط به وکیل یونانی بیان مستقیم را ترجیح دادم. از این‌روست که این سه شیوه روایتی گوناگون در هم آمیخته‌اند و گاهی هم در موازات هم طی می‌شوند.

❧ یکس دیگری از نکات قابل توجه کتاب، شخصیت‌پردازی داستان و به‌خصوص شخصیت نهال است. اگرچه این ارتان است که زندانی سیاسی است و در زندان شکنجه شده و تمام ویژگی‌های تبدیل‌شدن به قهرمان داستان را دارد، اما نهال نه تنها در سایه شخصیت ارتان قرار ندارد، بلکه حتی می‌توان گفت چهره محوری‌تر رمان هم هست. در رمان به‌خوبی نشان داده شده که نهال چه بسا رنج و درد بیشتری متحمل شده و زندانی‌کردن ارتان نه فقط با دموکراسی آشنایی نزدیک داشتیم. «آن‌ور آب» و اثر دیگر «نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند» که هر دو را فرهاد سخا به فارسی ترجمه کرده، محصول فریده چیچک‌اوغلو است. این کتاب روایتی است از کودتای ۱۹۲۳ در ترکیه و مهاجرت و جست‌وجوی آزادی در بیرون از سرزمین زادگاه است. روایت داستانی شما بر بستری تاریخی، مبادله سال ۱۹۲۳ میان ترکیه و یونان و نیز کودتاهای نظامی دو کشور، شکل گرفته است. مهم‌ترین دلایلی که باعث شدند سراغ چنین موضوعی بروید چه بوده است؟



آن‌ور آب

فریده‌چیچک‌اوغلو

ترجمه فرهاد سخا

نشر کلاغ

نگاهی به داستان «آن‌ور آب» فریده چیچک اوغلو

جست‌وجوی آزادی

ملغمه‌ای از امروز و دیروز است. آنها در پی حوادثی که بیرون از اراده‌شان جریان داشته از زادگاهشان به بیرون رانده شده‌اند و همواره در موقعیت اقلیت قرار داشته‌اند.

ارتان به صورت موقت آزاد است و برای آنکه آزاد بماند باید به آن سوی آب برود. در مقابل، آنها به صورت اتفاقی با وکیلی یونانی آشنا می‌شوند که او پیش‌تر برای رسیدن به آزادی به این‌سوی آب آمده است. به این ترتیب «آن‌ور آب» به روایت جست‌وجوی آزادی در دو سوی مرز تبدیل می‌شود.

یکی از ویژگی‌های شایان توجه روایت چیچک اوغلو در این رمان، نوع شخصیت‌پردازی نهال است. در روایت، نهال هیچ‌گاه زیر سایه شوهرش قرار ندارد و این در حالی است که ارتان به دلیل آنکه

زندانی سیاسی است، قابلیت‌های بدل‌شدن به قهرمان داستان را دارد. اگرچه می‌توان گفت که «آن‌ور آب» فاقد یک قهرمان اصلی است اما نهال شخصیت محوری‌تری است. چیچک اوغلو با روایت جاندارش به خوبی نشان داده که این فقط ارتان نیست که به دلیل زندانی‌بودن زجر کشیده شده، بلکه شاید نهال بیش از او آسیب دیده و تحت فشار بوده است. در شخصیت‌پردازی ارتان هم نکته‌ای درخ‌رور توجه دیده می‌شود و آن اینکه روایت داستان به سمت قهرمان‌سازی از او نرفته و تمام ویژگی‌های مختلف او به عنوان یک انسان را شرح داده است. ارتان به‌رغم همه شجاعت و سختی‌هایی که تحمل کرده، مثل هر آدم دیگری دچار تنش‌هایی درونی، ترس و... است و این تنش‌ها به خوبی در داستان تصویر شده‌اند؛ «به فکر خودم نهال افتاد را بالکن بپرم اما بعد صداه رو درنیاوردم. اون از من جسورتره. چرا جیکم درنیومد؟ حالا هم دارم دستش می‌اندازم. اون‌قدر جسارت ندارم اعتراف کنم خودم هم مثل اون فکر کردم. کدوم جسارت؟ ترسیدن از پلیس‌ها یا حرف دلم رو زن؟ چرا شجاعت همیشه ارزش به حساب می‌آد؟ ترس بودن و بی‌پروا بودن. این‌ها همه ارزش‌های اجتماعی جوامع جنگ‌طلبه... یا شاید من اصلا مخالف جنگ و عوا هستم؟ باز هم

انسانیت زدند. کسانی که در دهه ۱۹۹۰ متولد شده‌اند که دختر من هم در میانشان است، بیشتر با برخوردی متواضعانه در حفظ طبیعت و محیط زیست و پایایی حیات می‌کوشند. این طرز تفکر نظر من را بیشتر جلب می‌کند.

❧ مرکزشی، تعیین یک قلمرو است و در یک قلمروی خاص، هویتی خاص هم مسلط است و این در داستان به‌خوبی بازنمایی شده است. در رمان هم، زبان به‌عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی که می‌تواند آدم‌ها را در پیوند با هم قرار دهد، به مهم‌ترین نماد این مرکزشی و تحمیل یک هویت خاص بدل شده است. به نظرتان در کشورهایی با قومیت‌های مختلف چرا زبان مادری تا این حد محل نزاع بوده است؟

زبان مادری نحوه تفکرمان را مشخص می‌کند. زبان خارجی که در دوران کودکی یا جوانی فرامی‌گیریم، به‌مثابه خانه دوم ماست، برای من زبان انگلیسی چنین است. در دوران دبیرستان زبان فرانسه خواندم اما هرگز در آن خودم را در خانه‌ام احساس نکردم. همواره در حکم یک مهمان ناخوانده بودم. حتی به‌تازگی هوس کردم زبان ایتالیایی را فرا بگیرم اما از حد یک هوس پا فراتر ننهاده. حس تعلق زبانی ناخودآگاهانه از درون به بیرون سرازیر می‌شود و مرزهای ما را تعیین می‌کند. علاقه به ادبیات در زبان دیگر، دیدن فیلم و سریال در آن زبان، ترجیح آن زبان در طی سفرها و کنفرانس‌های بین‌المللی، دوستی‌هایی که به‌واسطه آن زبان با دیگران برقرار می‌کنیم، حتی عشق‌هایمان اینها همگی جلوه‌هایی از این تعلقات زبانی هستند.

❧ مرزا اگرچه از عهد باستان و با شکل‌گیری دولت‌ها و امپراتوری‌ها به وجود آمدند، اما در جهان سرمایه‌داری فعلی دولت‌ها و مرزا موقعیتی متناقض پیدا کرده‌اند. دولت‌ها از یک سو با مرزا هم‌شکل می‌گردند و تثبیت می‌شوند و برای اقتدار عمومی‌شان تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و... را سرکوب می‌کنند و هزینه‌های زیادی برای تثبیت مرزهایشان می‌کنند، اما از سوی دیگر در سرمایه‌داری جهانی با مرزهایی روبه‌رو هستیم که روزبه‌روز برای رفت‌وآمدهای سرمایه و انسان‌ها با‌تر می‌شوند. آیا موافق‌اید که جهانی‌سازی و دیوارسازی (به شکل مدرن) دو روی یک سکه‌اند که در دل خود بحران‌های بسیاری را به مردم جهان تحمیل می‌کنند؟

من مدت‌هاست که به دنیا از دریچه دولت‌ها نمی‌نگرم. تفکر دربارۀ مشکلات بزرگ و ارانه راه‌حل‌های بزرگ موجب اندوه و بدبختی انسان‌ها را فراهم می‌آورد. من با سیاست و سیاست‌بازان میانه‌ای ندارم و حقیرانه به شما هم پیشنهاد می‌کنم از آنها دوری کنید.

❧ آیا موافق‌اید که بحران مهاجران و پناه‌جویان در جهان امروز به‌مراتب وخیم‌تر از دهه‌های گذشته است و در نبود یک آلترناتیو چپ قهرت‌مند، دولت‌های راست‌گرا بیش از گذشته جهان را به سمت مرکزشی‌های طبقاتی می‌برند؟

من هیچ نمونه‌ای از خوشبختی و سعادت انسان‌ها در سیستم‌های سوسیالیستی و چپ‌گرا حتی در اوج قدرشان سراغ ندارم. شاید به‌صورت نظریه‌ای بله، اما در عمل آیا وجود داشت؟ نمی‌خواهم درباره کمبود چیزی که عملا هرگز نبوده است تفسیری بیاورم.

در بخشی از رمان می‌خوانیم: «نهال فریاد می‌زند: نه! اجازه نمی‌دم جلوی ملاقاتمون رو بگیرین. بگین باهاش چی‌کار کردین؟ چه کارش کردند؟ چرا دست راستش باندپیچی شده؟ جواب می‌دهند؛ چیزیش نیست خوب می‌شه! اما نهال ساکت نمی‌شود. انگار دیوانه شده، اولین ملاقاتشان است. بعد از ۵۴ روز دوران بازجویی در زندان مریس، اولین ملاقاتشان است. دو ماه به همین سادگی، بدون کوچک‌ترین خبر. تنها بعد از سه هفته کیسه لباس‌های چرکش را تحویلش می‌دهند، این هم جای خوشحالی دارد. دو جعبه شیرینی بادامی می‌فرستد، امیدوار است حداقل یکی‌اش به دست او برسد. بی‌آنکه به طولانی بودن راه فکر کند با بی‌پولی تا منطقه بیک رفته و این دو قوطی را خریده است. از بوستانچی تا بیک و بعد هم غایت‌تپه. در زندان زیرزمینی بودند. امکان نداشت بشود او را دید. چند طبقه زیر زمین بودند. حالا اولین‌بار است که می‌بیندش. چه بلایی سر ارتان آورده‌اند؟ تازه بازوی راستش را هم باندپیچی کرده‌اند. چه بلایی سرش آوردین؟ ملاقات را قطع می‌کنند. مأمور انتظامات نهال را کشان‌کشان بیرون می‌برد. می‌گویند اگر ساکت نشوی حرف‌هایت وارد پرونده خواهد شد. اما نهال تصمیم ندارد ساکت بشود. کسی گزارش نمی‌نویسد تنها کشان‌کشان دورش می‌کنند».

معمای قتل‌های زنجیره‌ای

● **شرق:** «جمعه، شش ژوئن در ریچموند باران می‌بارید. باران بی‌وقفه‌ای که از سحرگاه شروع شده بود. گلبرگ سوسن‌ها را ریخت. آنها را به ساقه‌هایی لخت تبدیل کرد و آسفالت و پیاده‌روها را با برگ پوشاند. در خیابان‌ها رودخانه‌های کوچک راه افتاد و حوضچه‌های تازهای در کنارهای بازی و چمن‌ها شکل گرفت. با صدای باران که روی سفالینه‌های بام می‌ریخت به خواب رفتم و وقتی شب در ساعات اولیه صبح شنبه مه‌آلود محو می‌شد، کابوس وحشتناکی دیدم». این آغاز رمانی کارگاهی- معمایی با نام «کالبدشکافی» است از پاتریشیا کورنول که به‌تازگی با ترجمه سحر قدیمی در نشر جهان‌کتاب به چاپ رسیده است. «کالبدشکافی» نودویکمین کتاب از سری کتاب‌های «نقاب» انتشارات جهان‌کتاب است؛ مجموعه‌ای که به داستان‌های پلیسی و جنایی مربوط است و چند سالی است که به شکل پیوسته منتشر شده است. این مجموعه اگرچه در ابتدا تنها به ترجمه و انتشار آثار نویسندگان فرانسوی اختصاص داشت، اما در ادامه به پلیسی‌نویس‌های کشورهای دیگر هم توجه کرد. پاتریشیا کورنول دانبلز در سال ۱۹۵۶ در میامی فلوریدا متولد شد و در دوره دبیرستان علاقه و استعدادش را به نویسندگی و کاریکاتور نشان داد. او در سال ۱۹۷۹ در رشته ادبیات انگلیسی مدرک لیسانس گرفت و بعد همان سال با دیگرا روزنامه‌نگار و روزنامه شارلوت آیزور شروع به همکاری کرد و پس از مدتی بخش مربوط به گزارش‌های مطالب جنایی به عهده او گذاشته شد.

آنچه باعث شد تا کورنول نوشتن اولین رمانش را آغاز کند، آشنایی‌اش با دکتری بود که در پزشک قانونی کار می‌کرد. خود او نیز در سال ۱۹۸۵ کارش را در اداره پزشکی قانونی ویرجینیا، ابتدا به عنوان نویسنده گزارش‌های پزشکی قانونی و بعد تحلیل‌گر کامپیوتر شروع کرد که شش سال به طول انجامید. او همچنین به صورت داوطلبانه با پلیس نیز به همکاری می‌پرداخت. کورنول در این مدت سه رمان نوشت که البته هیچ‌کدام‌اشن چاپ نشدند تا اینکه در سال ۱۹۹۰ با نوشتن اولین کتاب از مجموعه کی اسکاریتا با نام «کالبدشکافی» به موفقیت زیادی دست یافت.

«کالبدشکافی» روایت جالش‌ها و مسائل زنی است که در فضای مردانه به‌سر می‌برد. دکتر اسکاریتا پزشک متخصص پزشکی قانونی ریچموند است که با معمای عجیب قتل‌هایی زنجیره‌ای مواجه می‌شود و این‌بار هم اوست که می‌تواند پرده از راه قتل‌ها بردارد. تازه‌ترین قربانی قاتل زنجیره‌ای ریچموند، پزشکی جوان، زیبا و محبوب است. قتل او مرمزان با نفوذ به کامپیوتر مرکز پزشکی قانونی، دکتر اسکاریتا را در موقعیت حساسی قرار می‌دهد؛ او هم باید به دنبال اجرای عدالت برای زنان قربانی باشد و هم اداره خویش را برآینه کند و مسیری دشوار پیش پای اوست. «کالبدشکافی» با اینکه داستانی جنایی است، به دلیل بن‌مایه واقعی‌اش، توانست توجه محافل ادبی را جلب کند. این اثر در سال ۱۹۹۱ موفق به دریافت جایزه ادبی ادگار شد که به بهترین رمان‌هایی تعلق می‌گیرد که اولین اثر بلند نویسنده‌اش بوده‌اند. این رمان به دلیل بازنمایی عمیق‌ترین تعارض‌های بشری و ساخت پرکشش و قصه‌پردازانه‌اش، موفق به کسب جوایز دیگری هم شد و نظر منتقدان آثار جنایی را به خود جلب کرد. کورنول پس از موفقیت‌هایی که «کالبدشکافی» به دست آورد، رمان‌های دیگری هم بر اساس شخصیت و حرفه دکتر اسکاریتا نوشت و مجموعه‌ای ۲۵ جلدی خلق کرد که شهرت زیادی برایش به ارمغان آورد. مجموعه‌ای که از دهه ۹۰ میلادی تأثیر زیادی بر ادبیات جنایی گذاشت. کورنول سال‌های زیادی در مرکز پزشکی قانونی ویرجینیا به عنوان گزارش‌نویس کار می‌کرد و این نکته و همچنین همکاری‌اش با پلیس باعث شده‌اند تا داستان‌های او پیرنگ واقعیت به خود بگیرند. در بخشی دیگر از رمان می‌خوانیم: «مرگش ناگهانی بود. درواقع وقتی داشت از روی قالیچه اتاق نشیمن رد می‌شد تا تلویزیون را برای تماشای سوپر باول روشن کند. افتاد و جان داد. در سکوت قبل از سحرگاه یک دوشنبه ابری، به موضوع درس خودش تبدیل شد. حوله‌ای روی صورتش کشیدند. در واحد کالبدشکافی را رو به همه، به‌جز آسیب‌شناسی که قرعه کالبدشکافی به او افتاده بود، بستند. تا سه ماه کسی به دفترش دست نزد. دست‌نخورده، درست همان‌طور که آنجا را ترک کرده بود، به جا ماند. فقط فکر کنم زر جاسب‌کاری را از زه سیگارها خالی کرد. بعد از نقل مکان به ریچموند، اول از همه دفترش را کاملا خالی کردم و تمام باقی‌مانده‌های آخرین ساکن آنجا، از جمله تصویر خشک و بی‌اعتنایش با لباس فارغ‌التحصیلی را که زیر یک لامپ سقف مخفی، بالای میزی سنگین بود، بیرون بردم. همه آن چیزها به اضافه یک قفسه پر از یادگاری‌های وحشتناکی که انتظار می‌رود آسیب‌شناس‌های پزشکی قانونی جمع کنند –گرچه بیشترمان این کار را نمی‌کنیم- به گروه آسیب‌شناسی مرکز پزشکی ویرجینیا منتقل شد. دفترش -که حالا دفتر خودم بود- بر نور بود و قشویس آبی داشت، دیوارها با نقاشی‌هایی از مناظر انگلیسی و صحنه‌های متدنه‌انه دیگر تزئین شده بود».



کالبدشکافی

پاتریشیا کورنول

ترجمه سحر قدیمی

نشر جهان‌کتاب